

نشانه‌شناسی و تبارشناسی انقلابهای رنگی

نویسنده: دکتر ابراهیم متقی^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۲۹

فصلنامه مطالعات بسیج، سال سیزدهم، شماره ۴۶، بهار ۱۳۸۹

چکیده

تبارشناسی یکی از راههای شناخت پدیده‌های اجتماعی است. الگوی تبارشناسانه در شرایطی به کار گرفته می‌شود که جلوه‌هایی از تغییر، تداوم و برسازگی شکلی - معنایی در پدیده ایجاد شود. انقلابهای رنگی، پدیده‌ای نوظهور در روابط بین‌الملل می‌باشند. این امر را می‌توان در راستای انقلابهای دموکراتیک و در چارچوب موج سوم دموکراسی مورد توجه قرار داد. اگر انقلاب فرانسه که در سال ۱۷۸۹ شکل گرفته را اولین مرحله انقلاب دموکراتیک بدانیم، حوادث کشورهای اروپای شرقی در ۲۰۰ سال بعد از آن؛ یعنی در سال ۱۹۸۹ را می‌توان دومین موج انقلاب دموکراتیک دانست. بعد از این مرحله تاریخی، زمینه برای گسترش موجهای مداخله در چارچوب انقلابهای رنگی فراهم شد.

در این مقاله تلاش می‌شود تا فرایند و تبارشناسی انقلابهای رنگی از طریق بررسی و تحلیل مقایسه‌ای چنین حوادثی مورد توجه قرار گیرد. حوادث سالهای بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، نشان می‌دهد که فرایندها و نشانه‌های انقلاب رنگی در راستای تغییر رژیم در کشورهای مورد نظر انجام گرفته است. بررسی حوادث این کشورها بیانگر آن است که جلوه‌هایی از مشابهت الگویی و رفتاری در این کشورها وجود دارد که می‌تواند عامل درک سازمان یافته از انقلابهای رنگی و مداخلات آمریکا تلقی شود.

واژگان کلیدی:

انقلابهای رنگی، مداخله، تغییر رژیم، موج سوم دموکراسی، براندازی نرم.

مقدمه

تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که همواره جلوه‌هایی از مداخله قدرتهای بزرگ در امور داخلی سایر کشورها وجود داشته است. اگر چه چنین الگوهایی در دوران مختلف تاریخی تغییر می‌یابند، اما اصل مداخله، ثابت و تکرارپذیر باقی مانده است. حکومتها ممکن است به عنوان ابزار دستیابی به هدفها، دفاع از منافع یا گسترش ارزشهای اجتماعی خود در خارج، به جای فرستادن یادداشتهای دیپلماتیک یا اقدام به تهدید نظامی، سازمانهای متکی به فعالیتهای داوطلبانه را در کشورهای دیگر وارد کنند؛ اعتصابها و شورشها را برانگیزند؛ رسوایی‌های سیاسی به وجود آورند؛ کودتایی را ترتیب دهند یا در سرزمین خود گروهی از ناراضیان خارجی را سازماندهی و آموزش دهند، مسلح کنند و سپس آنان را برای مبادرت با جنگ چریکی یا براندازی به وطنشان گسیل دارند.

در سالهای جنگ سرد، مداخلات آمریکا در کشورهای هدف با الگوهایی همانند کودتای نظامی و شورش از درون همراه بود. نشانه‌های چنین اقداماتی را می‌توان در کشورهایی همانند ایران (۱۹۵۳) گواتمالا (۱۹۵۴) و شیلی (۱۹۷۳) مورد توجه قرار داد. این گونه مداخلات، ماهیت اقتدارآمیز داشته و نظامیان، محور اصلی «تغییر رژیم» محسوب می‌شدند.

در دوران بعد از جنگ سرد، ضرورت بهره‌گیری از روندهای جدید که دارای ماهیت دموکراتیک باشد، مورد تأکید قرار گرفت. در چنین فرایندی، رسانه‌های آمریکایی، اصلی‌ترین ابزار پیگیری تغییر سیاسی در محیط‌های پیرامونی محسوب می‌شدند. آنان از توانایی لازم برای انتقال پیام به گروههای اجتماعی در کشورهای در حال توسعه برخوردار بوده و در نتیجه، تلاش کردند تا زمینه‌های تغییر رژیم را با الگوی دموکراتیک و از طریق انقلابهای رنگی به وجود آورند. هر یک از الگوها و نشانه‌های یاد شده، در حوزه‌های مختلف جغرافیایی شکل گرفته است. در بسیاری از مناطقی که دارای اهمیت ژئوپلیتیکی می‌باشند، رقابت قدرتهای بزرگ به گونه‌های مختلفی انجام گرفته است. تغییر در ابزارهای ارتباطی، زمینه شکل‌گیری فرایندهای سیاسی و امنیتی نوینی را فراهم کرده

که دارای ماهیت و کارکرد مداخله‌گرایانه می‌باشند. این امر نشان می‌دهد که مداخله‌گرایی بخشی از ذات روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. (هالستی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۵)

دولتهایی که از لحاظ توانایی راهبردی متعارف به نسبت قوی هستند، قادرند در خارج از کشور، اقداماتی از جمله براندازی به راه اندازند و بدون آنکه از لحاظ پول و تجهیزات، یا خطر تلافی نظامی کشور مورد نظر متحمل زیانهای زیادی شوند، در این کشورها رخنه کنند. این امر از عصر باستان تاکنون ادامه یافته است.

مداخله در حوزه سیاسی و راهبردی سایر کشورها دارای الگو و گزینه‌های متفاوتی است. به هر میزان که نظام بین‌الملل از پیچیدگی و تنوع بیشتری برخوردار شود، زمینه‌های تنوع در مداخلات و کنش امنیتی نیز افزایش می‌یابد. این امر نشان می‌دهد که در ساختار بین‌المللی، مداخله امری اجتناب‌ناپذیر است. ایران در زمره کشورهای محسوب می‌شود که از موقعیت ویژه ژئوپلیتیک و نقش سیاسی مؤثر در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است؛ بنابر این، در معرض مداخلات بین‌المللی قرار می‌گیرد.

در عصر حاضر، توان رخنه در جوامع خارجی با استفاده از وسایل سیاسی و شبه‌نظامی می‌تواند به اندازه توانایی اقدام به تهدید نظامی، محاصره دریایی یا مبادرت به حمله‌های نظامی متعارف، اهمیت داشته باشد. به ویژه دولتهای (از لحاظ نظامی) ضعیف با هدفهای انقلابی یا توسعه‌طلبانه می‌توانند با هدایت عملیات مخفیانه در خارج، به هدفهای خود دست یابند. مطمئناً یک دولت قدرتمند، دولتی نیست که صرفاً نیروی نظامی گسترده متعارف یا هسته‌ای دارد، بلکه می‌تواند از طریق ابزارهای متنوع امنیتی، سیاسی و تبلیغاتی خود، به اقدامات گسترده تأثیرگذار در محیط پیرامونی دست یازد. (Scott, 1991, P.155)

به این ترتیب می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که مداخله امنیتی و راهبردی در امور داخلی سایر واحدهای سیاسی به عنوان یکی از موضوعات تکرار شونده وجود داشته است. با گذشت زمان، نه تنها تعداد کشورهای مداخله‌گر از تنوع بیشتری برخوردار شده‌اند، بلکه می‌توان به این جمع‌بندی رسید که الگوی مداخله نیز تغییر یافته است. این امر با ابزارهای ارتباطی و محتوای پیام ارتباط دارد. الگوی مداخله بر

اساس تحوّل در ابزارهای قدرت و همچنین چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران انجام می‌گیرد.

از اواخر قرن ۱۹، مداخلات سیاسی و امنیتی در چارچوب شورش، کودتا، جنگ داخلی، حمایت از گروههای سیاسی مورد نظر و سازماندهی ستون پنجم شکل گرفته است. این امر از اواخر دهه ۱۹۸۰ در قالب انقلابهای رنگی از تنوع و مطلوبیت بیشتری برخوردار شده است. علت اصلی فعالسازی چنین الگویی را می‌توان توسعه ابزارهای ارتباطی و افزایش نقش رسانه‌ها در ایجاد هیجانات اجتماعی دانست. به عبارت دیگر؛ رسانه‌ها و ابزارهای ارتباط مجازی توانسته‌اند از مدارهای موجود سیاسی عبور کرده و نقش ارتباطی مؤثری را با گروههای سایر کشورها برقرار کند.

این امر در راستای بهره‌گیری از نشانه‌ها، هنجارها و قالبهای ادراکی برای تهییج گروههای اجتماعی کشورهای هدف انجام پذیرفته است. شواهد نشان می‌دهد که در دوران جنگ سرد، آمریکا و اتحاد شوروی نه تنها دارای رقابت راهبردی بوده‌اند، بلکه می‌توان نشانه‌هایی از جنگ سرد فرهنگی را نیز مورد مشاهده قرار داد. این امر بیانگر آن است که شاخصهای فرهنگی، ایدئولوژیک و ایستاری می‌تواند زمینه‌های تهییج افکار عمومی را برای سازماندهی انقلابهای رنگی فراهم سازد.

پیشینه مداخلات امنیتی در امور سایر واحدهای سیاسی

شواهد نشان می‌دهد که فعالیتهای مخفیانه کاملاً محصول عصر جدید نیستند. در چین عصر خاندان چو، در یونان و به ویژه در ایتالیای سده پانزده نیز این فعالیتهای سازماندهی شده‌اند. در نظام بین‌المللی پادشاهی سده هجدهم، مداخله به خاطر اصول ایدئولوژیک به ندرت اتفاق می‌افتد و پادشاهان عموماً توجهی به سیاستهای داخلی هم‌تایان خود ندارند. (هالستی، ۱۳۷۳، ص ۶۸)

این روند طی سالهای قرن ۱۹ به بعد، با تغییرات فراگیری روبه‌رو شد. محور اصلی کنش کشورها را موضوعات سیاست داخلی سایر واحدهای سیاسی تشکیل می‌داد. از

زمانی که موجهای انقلاب سوسیالیستی به ویژه بین‌الملل سوسیالیزم شکل گرفت، ماهیت مداخلات سیاسی نیز با تغییرات مشهودی روبه‌رو شد. در این دوران، ایدئولوژی‌های رقیب سوسیالیستی و لیبرالی رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. آنان برای براندازی یکدیگر تلاشی سازمان‌یافته‌ای را از طریق گسترش سازماندهی هسته‌های انقلابی به انجام رساندند. (پولانزاس، ۱۳۷۴، ص ۳۶)

الف) مداخلات امنیتی در قرن ۱۸ و ۱۹

در قرن ۱۸، مداخله سیاسی با الگوی امروزی مشاهده نمی‌شد. به طور مثال، لویی چهاردهم به ندرت برای مداخله مسائل مربوط به تشکیلات حکومتی بریتانیا توطئه می‌چید. به هر حال در حدود زندگی سیاسی داخل دیگر دولتها، توجه اصلی به مسائل جانشینی و رویدادهای مربوط به سلطنت معطوف بود. پادشاهان برای نشان دادن نامزدهای مشخصی بر تخت سلطنت در یک دولت خارجی، اتحادهای نظامی مانند اتحاد سه گانه سال ۱۷۱۷ را تشکیل می‌دادند؛ اما هیچ تلاشی برای براندازی در جوامع خارجی به نام اصول ایدئولوژیک صورت نمی‌گرفت. حکومتها از فنون ترغیب توده‌ها یا جنگ چریکی که امروزه در سیاست بین‌المللی عموماً مورد توجه قرار می‌گیرند، بهره‌چندانی نمی‌گرفتند و به طور کلی دولتها در برابر نفوذهای خارجی نفوذناپذیر بودند. این امر در ذات معاهده وستفاليا و ساختار دولت‌محور نهادینه شده بود. (Beissinger, 2007, P.45)

در قرن نوزدهم، الگوی کنش سیاسی کشورها با تغییراتی همراه شد. مؤلفه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک نقش تعیین‌کننده‌ای در فرایندهای رقابت سیاسی به جا گذاشت. بسیاری بر این اعتقادند که رقابتهای جنگ سرد در ساختار دو قطبی، ریشه در قالبهای گفتمانی و ایدئولوژیک قرن نوزدهم داشته است. این اندیشه، ساختار دو قطبی را انعکاس سیاسی گروههای رقیب و ایدئولوژی‌های متعارض می‌داند. (پولانزاس، ۱۳۷۴، ص ۱۱۵)

مداخله، به ویژه به عنوان روش تشویق یا سرکوبی انقلابهایی که از جنبشهای لیبرالی یا ناسیونالیستی سرچشمه می‌گرفتند، بیشتر در سده نوزدهم متداول شد. جنگهای دوران

انقلاب فرانسه، جنگ‌هایی انقلابی بودند که اغلب از لحاظ هدفها و فنون با جنگ‌های سده قبل تفاوت داشتند. رژیم‌های محافظه‌کار به دنبال پیروزی بر ناپلئون، خود را متعهد به مداخله نظامی در جوامعی ساختند که انقلاب‌های لیبرال را تجربه می‌کردند. بعداً در همین سده، ایالات متحده برای نفوذ بر جریان سیاستها و انقلابها در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب، واحدهایی از نیروهای دریای خود را به سوی کشورهای این منطقه گسیل داشت. به هر حال در کل، «اصل عدم مداخله» در امور داخلی دیگر دولتها، از اواخر قرن نوزدهم به بعد رعایت نمی‌شد.

ب) مداخلات امنیتی در قرن ۲۰

از قرن نوزدهم، جلوه‌های متنوعی از انقلاب سیاسی در دستور کار کشورها قرار گرفت. این روند به ظهور انقلاب‌های ایدئولوژیک در قرن ۲۰ منجر شد. لازم به توضیح است که در بسیاری از موارد، ایدئولوژی به عنوان چاشنی کنش سیاسی کشورها برای مداخله در امور داخلی سایر واحدهای سیاسی، تهییج افکار عمومی و جهت‌گیری گروه‌های انقلابی مورد استفاده قرار گرفته است. سابقه مربوط به سده بیستم نشان‌دهنده وجود جریانی چشمگیر در این جهت است. تقریباً در نیمی از حدود ۲۰۰ انقلابی که تا میانه این سده رخ دادند، شکلی از مداخله خارجی وجود داشت. تقریباً در پنجاه مورد از این انقلابها، بیش از یک قدرت خارجی دخالت کردند. روسیه، شوروی، آلمان نازی و ایتالیای فاشیست به طور بی‌سابقه‌ای مرتب در زندگی سیاسی داخلی همسایگان خود مداخله می‌کردند. این روند در دوران بعد از جنگ دوم جهانی، بیانگر چگونگی کنش آمریکا و اتحاد شوروی

در سایر واحدهای سیاسی به ویژه کشورهای در حال توسعه است. (افتخاری، ۱۳۸۷، ص ۶۹)

در چنین فرایندی، انقلاب‌های سیاسی با رویکرد ایدئولوژیک، از اهمیت، مطلوبیت و کارکرد بیشتری در سیاست بین‌الملل برخوردار شدند. به عبارت دیگر؛ می‌توان رابطه سازمانی بین ساختار نظام بین‌الملل، تحوّل در فناوری ارتباطی - رسانه‌ای و همچنین مداخله کشورها در تهییج افکار عمومی سایر واحدهای سیاسی را مورد ملاحظه قرار داد.

از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، این روند وضع بهتری پیدا نکرده است. اکثر بحران‌های بین‌المللی این دوره اساساً به عنوان انقلابها یا نا آرامی‌های داخلی آغاز شدند که سرانجام یک یا چند دولت خارجی در آنها درگیری پیدا کردند. یونان، چین، الجزایر، لائوس، لبنان، اردن، عراق، کویت، یمن، کنگو، ویتنام، جمهوری دومینکن، چکسلواکی، کامبوج، اتیوپی، آنگولا، افغانستان و نیکاراگوئه در این فهرست قرار می‌گیرند. «استیون کنده» در مطالعه‌ای راجع به «انقلاب، جنگ و مداخله»، ۶۷ تحوّل سیاسی درون‌رژیمی را در فاصله ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ ثبت می‌کند. در ۵۲ مورد (۷۷٪) از این آشوب‌های داخلی، مداخله یک یا چند قدرت خارجی وجود داشته است. لازم به توضیح است که در تمامی مداخلات انجام گرفته، قدرتهای بزرگ نقش محوری و تعیین‌کننده داشته‌اند. (Kende, 1991, P.18)

در سالهای پایانی ساختار دو قطبی، شاهد افزایش مداخلات آمریکا و اتحاد شوروی در فضای رقابت‌های راهبردی بوده‌ایم. این امر از سال ۱۹۷۵ شروع شد و تا شکل‌گیری موج دوم انقلاب‌های دموکراتیک در اروپا ادامه یافت. بر اساس چنین تحولاتی، اتحاد شوروی توانست حوزه نفوذ خود را تا آفریقا و آمریکای لاتین از طریق سازماندهی انقلاب‌های ایدئولوژیک گسترش دهد. این امر در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت. در نیمه دوم ۱۹۸۰، شاهد ظهور موجهای وارونه در اروپای شرقی بوده‌ایم. نتیجه این امر، دگرگونی در ساختار سیاسی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ است. تغییر در نظام سوسیالیستی کشورهای اروپای شرقی از طریق مداخلات سیاسی و ایدئولوژیک آمریکا انجام گرفت و زیربنای انقلاب‌های رنگی دهه ۱۹۹۰ را به وجود آورد.

ج) مداخلات سیاسی و امنیتی بعد از جنگ سرد

تکنیک‌های مداخله سیاسی شامل انقلاب‌های رنگی و کودتا در سالهای بعد از دهه ۱۹۹۰ با تغییراتی روبه‌رو شده است. کودتای جدید در قالب «انقلاب رنگی» معرفی می‌شود. این روند از سالهای اولیه قرن بیستم در ادبیات سیاسی و امنیتی مورد استفاده قرار گرفته است.

محافظه کاران سیاست خارجی آمریکا چنین الگویی را در سالهای نخستین قرن ۲۱ مورد استفاده قرار دادند. آنان از انقلاب رنگی به عنوان ابزاری برای «تغییر رژیم» در برخی از کشورها بهره گرفتند.

انقلابهای رنگی در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی از جمله: اوکراین، گرجستان، ازبکستان و قرقیزستان به انجام رسیده است. آمریکا تلاش کرد تا از این الگو در محیط‌های فرهنگی متفاوتی از جمله: ایران، لبنان و ونزوئلا برای براندازی گروههای مسلط بر ساختار سیاسی استفاده کند. به طور کلی، شواهد نشان می‌دهد که روندهای انقلاب رنگی به عنوان نماد جدیدی از کودتا علیه نظامهای سیاسی انقلابی و ضدآمریکایی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

مداخلات امنیتی- راهبردی در چارچوب انقلابهای رنگی، اولاً از سوی آمریکا و کشورهای اروپایی از جمله: انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا سازماندهی شده است. ثانیاً، چاشنی و پوشش چنین فرایندهایی، ماهیت اجتماعی و دموکراتیک دارد. بر اساس چنین رویکردی، انقلابهای رنگی را می‌توان واکنشی نسبت به مواضع و رویکردهای نظام سیاسی کشورهای مختلف در دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی دانست.

«مارک پالمرو» و «دیوید فروم» در تحقق چنین اقداماتی نقش مؤثر و گسترده‌ای را ایفا کردند. آنان توانستند فرایند انقلاب رنگی را در کشورهای اقماری اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد سازماندهی کنند. این فرایند در کشورهای مختلف اتفاق افتاده است. در هر یک از کشورها، شاخصهایی از جمله: تحرک اجتماعی، نمادسازی، تحرک رسانه‌ای و نشانه‌هایی از انگیزه کنش دموکراتیک در حوزه‌های اجتماعی به کار گرفته شده است. (کولایی، ۱۳۸۴، ص ۹۵)

ادبیات سیاسی انقلابهای رنگی

انقلابهای رنگین را می‌توان در زمره اقداماتی دانست که فرایند شکل‌گیری و گسترش آنها توسط قدرتهای مؤثر در سیاست بین‌الملل سازماندهی می‌شود. تاکتیک و ابزارهای انقلاب رنگین با تاکتیکهای سنتی مربوط به کودتا متفاوت است. تجربه تحولات سیاسی

نشان می‌دهد که در عصر جنبشهای اجتماعی، شکل‌گیری تغییرات سیاسی بادوام از طریق فرایندهایی حاصل می‌شود که مبتنی بر اقدامات خودجوش گروههای اجتماعی باشد. در چنین فضایی، رسانه‌ها نقش تهییج افکار عمومی را بر عهده دارند. آنان قادرند تا روندهای مبتنی بر نمادسازی را از طریق سازماندهی افکار عمومی و مهندسی اجتماعی به انجام رسانند.

برای اولین بار «لنین» توانست ساختار سازمانی را برای شکل‌گیری انقلابهای اجتماعی تولید کند. الگوی رفتاری وی را می‌توان فعال‌سازی نیروهای اجتماعی برای براندازی نظام سیاسی دانست. این امر در قالب «حزب سیاسی» انجام پذیرفت. الگوهای رفتاری لنین با آموزه‌های فلسفی و سیاسی «مارکس» دربارهٔ انقلابی‌گری متفاوت بود. وی بر نقش نیروهای عینی در تحوّل اجتماعی و سیاسی تأکید داشت؛ در حالی که مارکس فرایندهای تعینی، تاریخی و دترمینیستی را محور اصلی دگرگونی ساختاری می‌دانست. (لنین، ۱۳۶۲، ص ۳۸)

ادبیات سیاسی کودتا با انقلاب فرانسه و پیامدهای سیاسی آن پیوند یافته است. در این رابطه «کارزیو مالاپارتی» اثر خود را با عنوان «تکنیکهای کودتا» در سال ۱۹۳۱ منتشر کرد. وی توانست فرایندهای سیاسی کشورهای مختلف را سازماندهی و لایه‌بندی کرده و هر گونه دگرگونی سیاسی خشونت‌آمیز را در طیف خاصی طبقه‌بندی کند. در این کتاب، هر گونه «تغییر رژیم» را بر اساس نشانه‌های آن ارزیابی کرده و آن را انعکاس تکنیکهای به کار گرفته شده توسط کارگزاران تغییر رژیم می‌داند. مالاپارتی بر این اعتقاد است که علت اصلی تغییر رژیم، در درون نظام سیاسی و عملکرد آن قابل ارزیابی است.

لازم به توضیح است که دیپلماتهای سیاسی در تابستان ۱۹۲۰، موضوع تغییر رژیم را در مسکو ارزیابی کردند. در این مقطع زمانی، ارتش لهستان به ارائه کاربرد نیروهای نظامی علیه اتحاد شوروی مبادرت کرد. لهستان در آوریل ۱۹۲۰ توانست شهر کیف را اشغال کند؛ در حالی که گروههای بلشویک می‌توانستند تا دروازهٔ ورشو پیشروی کنند.

این امر برای بسیاری از دیپلماتها و کارگزاران سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در آن زمان، لهستان از توان نظامی و ابزارهای عملیاتی مناسب برای تسخیر شهرهای اتحاد شوروی برخوردار بود؛ در حالی که روسها از ادبیات سیاسی تهییج‌کننده و ایدئولوژی انقلابی بهره می‌گرفتند. این امر نشان می‌داد که هر یک از دو کشور قادرند تا زمینه‌های بی‌ثباتی را برای دیگری ایجاد کنند. (کولای، ۱۳۸۴، ص ۸۹)

دیپلمات انگلیسی که بر ضرورت مداخله‌گرایی در فرایند بحران اجتماعی لهستان تأکید داشت، بر این اعتقاد بود که موقعیت سیاسی لهستان ماهیت «آشوب زده» دارد. اگر شرایط اجتماعی در کشوری دارای نشانه‌های از آشوب باشد، زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب سیاسی و تغییر رژیم، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. بنابر این، هیئتهای دیپلماتیک می‌بایست حضور خود را در پایتخت کاهش داده و نقش مؤثر خود را در مرکز آشوبهای سیاسی ایفا کنند. در این شرایط «پوزنان»^۱ به عنوان مرکز آشوب سیاسی تلقی می‌شد. این امر نشان می‌دهد که دیپلماتهای انگلیسی، مأموریت خود را در مرکز آشوب و درگیری‌های سیاسی تعریف می‌کنند.

در حالی که سایر دیپلماتها با این رویکرد مخالف بودند، آنان بر این باور بودند که انقلاب، موضوعی داخلی است و دیپلماتهای سایر کشورها نمی‌توانند بر این روند تأثیرگذار باشند. هر کشوری باید سرنوشت خود را از طریق کنش جمعی ایفا کند. طبعاً این رویکرد با مخالفت دیپلمات انگلیسی روبه‌رو شد. وی «هورالس رامبلد»^۲ نام داشت و در مخالفت با سایر دیپلماتها بیان داشت که:

«هیچ انقلابی در داخل مرزهای لهستان شکل نمی‌گیرد. انقلابها با کمک مجموعه‌هایی در خارج از کشور سازماندهی می‌شوند؛ زیرا مردم فاقد سازماندهی هستند. گروههای اجتماعی بدون سازمان قادر به تحقق اهداف خود نیستند. بنابر این، دیپلماتهای انگلیسی باید این موضوع را مورد توجه قرار دهند.» (Nye, 2006, P.5)

1. Poznan

2. Sir Horace Rum bold

مالاپارتی نویسنده کتاب «تاکتیکهای کودتا» توانست این مباحث را جمع‌آوری و با رویکردهای متفاوت لنین و تروتسکی مقایسه کند. آنان نیز دارای رهیافتهای کاملاً متفاوتی درباره‌ی کنش انقلابی بودند. وی از رویکرد آنان درباره‌ی تعمیم تحولات انقلابی به سازماندهی کودتا بهره گرفت و با مطالعه نظرات مختلف به این نتیجه رسید که انجام کودتا در هیچ کشوری نیازمند پیش‌شرط و زمینه مناسب نیست. کودتا را می‌توان سازماندهی و هدایت کرد. امکان شکل‌گیری این امر حتی در نظامهای باثبات و دموکراتیک اروپای غربی نیز وجود دارد؛ به هر میزان که برای ایجاد شرایط مناسب اجتماعی تلاش شود و به موازات آن رهبران کودتا نیز سازماندهی شوند، امکان دستیابی و تحقق کنش انقلابی یا کودتا، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (صدوقی، ۱۳۸۷، ص ۲۹)

مالاپارتی مباحث خود را در چارچوب رهیافتهای لنین و تروتسکی در مورد تغییر سیاسی رادیکال تنظیم کرد. دو فرد یاد شده را می‌توان در زمره نظریه‌پردازان کودتا و انقلاب دانست. مالاپارتی نشان داد که ایجاد پیش‌شرط در قالب فضای اجتماعی، امری ضروری برای شکل‌گیری هر گونه تحول انقلابی است؛ یعنی اینکه بدون سازماندهی فضای اجتماعی، امکان بهره‌گیری از شرایط انقلابی وجود ندارد. از نظر مالاپارتی هر گونه تغییر حکومتها نیازمند آن است که اولاً، ساختار کنش سیاسی، سازماندهی شود و ثانیاً، نیروهای اجتماعی از کارآمدی لازم برای تغییر رژیم برخوردار باشند. وی بر این اعتقاد بود که سفارتخانه‌ها و مأموران دیپلماتیک می‌بایست در چنین شرایطی ایفای نقش کنند. نقش آنان ایجاد هیجان برای سازماندهی نیروهای اجتماعی است.

ابزارهای انقلاب رنگی

همان گونه که برای انجام کودتا از ابزارهای نظامی استفاده می‌شود، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که بخش دیگری از ابزارهای مربوط به تغییر حکومتها، بهره‌گیری از مطبوعات و رسانه‌هاست. مالاپارتی نقش رسانه‌ها را در هر گونه تحول انقلابی و تغییر رژیم مورد تأکید قرار می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که می‌توان شاخصه اصلی هر

گونه کودتای سیاسی یا انقلاب اجتماعی را بهره‌گیری از فضای رسانه‌ای دانست. رسانه‌ها خلق‌کننده واقعه‌های مجازی در روند تغییر رژیم می‌باشند. در این رابطه، اهداف و ابزارهای انقلاب رنگی عبارتند از:

الف) تولید واقعه‌های مجازی

هر گونه انقلاب اجتماعی و کودتای سیاسی نیازمند آن است که بتواند «واقعه‌های مجازی»^۱ را تولید کند. از نظر این نویسندگان، واقعه‌های مجازی، اصلی‌ترین «نماد قدرت» محسوب می‌شوند و رسانه‌هایی که تولیدکننده واقعه‌های مجازی هستند، به عنوان ابزار قدرت می‌باشند. به همین دلیل است که اولین اقدام کودتاچیان و مراکزی که کنش انقلاب رنگی را به انجام می‌رسانند، تسخیر ایستگاه‌های رادیویی است.

تجربه کنش سیاسی قدرتهای بزرگ در امر مداخله سیاسی نشان می‌دهد که انقلاب‌های رنگی، محصول گسترش عصر ارتباطات و فروپاشی ساختار دو قطبی است. این امر به منزله مداخله دموکراتیک محسوب می‌شود. برای اولین بار کلیتون نظریه گسترش دموکراسی^۲ را ارائه کرد و زمینه انقلاب‌های رنگی را به وجود آورد (Andrew, 1991, P.39). تجارب گروه‌های اجتماعی نشان می‌دهد که واقعه‌های مجازی می‌توانند حوادث سیاسی را ایجاد و آنها را سازماندهی کنند. این امر را می‌توان «ایدئولوژی عصر اطلاعات» دانست. از طریق رسانه‌ها و واقعه‌های مجازی می‌توان اطلاعات جدیدی را برای مردم تولید کرد؛ به طوری که آنان بتوانند موضوعات غیر واقعی را مورد پذیرش قرار دهند. گزارش‌های خبری از حوادث مهم و تعیین‌کننده، در اغلب موارد، انعکاس رویدادهای خاص و منحصر به فرد است. هر حادثه‌ای می‌تواند حوادث دیگری را تولید کند و این امر بر رضایت جامعه تأثیر به جا می‌گذارد. در چنین روندی، تولید اخبار می‌تواند فزاینده‌ای جدیدی را تولید کند که از قدرت لازم برای ایجاد کنش در جامعه برخوردار باشد.

1. Virtual Reality
2. Enlargement of Democracy

به طور مثال می‌توان به اقدامات شبکه بی.بی.سی اشاره داشت. این شبکه قادر است اطلاعات و حوادث را برای ایجاد واقعیت‌های مجازی جدید بازتولید کند. سایر شبکه‌های اطلاع‌رسانی نیز از چنین قابلیت‌هایی برخوردارند. کارگزاران شبکه خبری بی.بی.سی در کشورهای مختلف دارای سیستم‌های مخابره سریع اطلاعات و اخبار می‌باشند. آنان اخبار کسب شده را از هتل و محل استقرار خود به سطح جهان مخابره می‌کنند. این امر انعکاس فعالیت رسانه‌ها در عصر اطلاعات است. رسانه‌ها می‌توانند به مردم، آگاهی کاذب دهند؛ به گونه‌ای که آنان این گونه آگاهی را با اطمینان خاطر مورد پذیرش قرار دهند. (Nye, 2006, P.3-4)

لازم به توضیح است که عوامل متعددی در سازماندهی رسانه‌ها در روند انقلاب اجتماعی مؤثرند. یکی از عوامل کلیدی نقش رسانه‌ها را می‌توان در «تصویرسازی» دانست. تصویرسازی یکی از ابزارهای مهم و تعیین‌کننده در ارتقا یا کاهش مشروعیت نظام سیاسی است. در دوران کودتا، انقلاب و انقلاب‌های رنگی، تصویرسازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. بسیاری از حوادث را باید پیامد تصویرسازی دانست. در زمان تسخیر زندان باستیل در ۱۴ جولای ۱۷۸۹ و همچنین تسخیر کاخ زمستانی تزارها در اکتبر ۱۹۱۷ یا به حرکت درآمدن نیروهای طرفدار موسیلسینی در رم (۱۹۲۲)، شرایط برای بهره‌گیری از تصویرسازی در جهت کاهش مشروعیت نظام سیاسی فراهم شد.

در روند انجام کودتا و تغییر رژیم، ایجاد تصویر و نماد سیاسی برای گروه‌های اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هر یک از انقلاب‌های اجتماعی دارای نماد و نشانه خاص هستند. بنابر این، تلاش برای کودتا و انقلاب رنگی بدون توجه به چنین نمادهایی امکان‌پذیر نیست. نمادها از طریق رسانه‌ها تکثیر و کنترل می‌شوند. لازم به توضیح است که برای نمادسازی، رسانه‌ها و افکار عمومی نیازمند زمان طولانی می‌باشند. (Tucker, 2007, P.539)

اختصاص زمان کافی برای نمادسازی در زمره ضرورت‌های انقلاب اجتماعی و کودتا

1. Image Building

محسوب می‌شود. از طریق نمادها می‌توان گروه‌های مخالف را بسیج کرد و این انگاره را در ذهن آنان به وجود آورد که نظام سیاسی آنان تمامی ویژگی‌های حکومت‌های توتالیتر و اقتدارگرا را داراست. از طریق تبلیغات می‌توان جذر و مدهای سیاسی را به وجود آورد. این امر ذهن و ادراک جامعه را به صورت مرحله‌ای تحت تأثیر قرار داده و در هر مرحله، مشروعیت نظام سیاسی را کاهش می‌دهد. زمانی که مشروعیت کاهش یافت، زمینه برای انجام انقلاب‌های رنگی فرا می‌رسد.

ب) تخریب و تشّت ذهنیت گروه‌های اجتماعی

در عصر جدید می‌توان به اندیشه‌های «ویلی مانزبرگ» دربارهٔ سازماندهی انقلاب اجتماعی اشاره کرد. وی در زمرهٔ کمونیست‌های آلمانی است که فنون تبلیغات برای براندازی را از «جوزف گوبلز» آموخت. گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر در زمان جنگ دوم جهانی بود. ویلی مانزبرگ «نظریهٔ چرخش و تشّت ذهنی» را در ارتباط با انقلاب‌های اجتماعی ارائه داد. وی بر این باور بود که در شرایط آشوب اجتماعی می‌توان نمادها را وارونه ساخت. (Ibid, P.26)

از سوی دیگر، نامبرده اولین فردی بود که «نظریهٔ شبکه‌های سازماندهی افکار عمومی از طریق رسانه» را ارائه کرد. وی چنین تجاربی را در ارتباط با حزب کمونیست آلمان و همچنین اتحاد شوروی به کار گرفت. مطالعات و تجارب او نشان می‌دهد که از طریق رسانه می‌توان فرایند موفقیت‌آمیزی را سازماندهی کرد که امکان بهره‌گیری از افکار عمومی در جهت اهداف سیاسی را فراهم می‌سازد. (ضیایی‌پور، ۱۳۸۷، ص ۲۹)

مانزبرگ را می‌توان در زمرهٔ اولین حلقه‌های سیاسی دانست که با لنین (رهبر انقلاب اتحاد شوروی) در زوربخ ارتباط برقرار کرد. وی توانست رابطهٔ بین دولت آلمان با بلشویک‌های روسیه را در زمان جنگ جهانی اول ایجاد کند. آلمانی‌ها بر این اعتقاد بودند که اگر روسیه در شرایط انقلاب اجتماعی قرار گیرد، آنان به موفقیت مؤثری برای کناره‌گیری روسیه از جنگ، دست خواهند یافت. به همین دلیل بود که زمینه‌های

حمایت از لنین را برای گسترش انقلاب اجتماعی و بازگشت وی به روسیه از طریق فنلاند به سن پترزبورگ فراهم کردند. (پولانزاس، ۱۳۷۴، ص ۳۹)

بسیاری بر این اعتقادند که تغییر در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی لنین در سال ۱۹۲۱ که منجر به ارائه برنامه «ان.ای.پی»^۱ شد، توسط مانزبرگ طراحی شده است. در این دوران، ۲۵ میلیون کشاورز روس در منطقه ولگا که از قحطی رنج می‌بردند، بر اساس سیاست‌های اقتصادی جدید لنین سازماندهی شدند. بعد از آن، مانزبرگ به برلین برگشت و به عنوان نماینده حزب کمونیست آلمان وارد «رایشتاگ» (مجلس ملی آلمان) شد. بعد از آن با اسامی جعلی برای سازماندهی کمیته روابط خارجی حزب کمونیست مجارستان از سوی دولت شوروی مأموریت یافت. الگوی رفتاری لنین مبتنی بر تهییج افکار عمومی برای دگرگونی در ساختار قدرت بود که نمادی از براندازی در عصر قبل از سازماندهی انقلاب‌های رنگین محسوب می‌شود. (لنین، ۱۳۶۲، ص ۱۴)

ج) سازماندهی مؤسسات و نهادهای اجتماعی در کشورهای هدف

نهادهای اجتماعی و سازمانهای غیر دولتی می‌توانند نقش سازمان‌دهنده گروه‌های اجتماعی را در شرایط بحران ایفا کنند. مانزبرگ بر این اعتقاد بود که کشورها می‌توانند از طریق سازماندهی بنگاه‌های خیریه، نهادهای اجتماعی، سازمانهای غیر دولتی (NGO) و همچنین تشکلهای اجتماعی بر افکار عمومی تأثیر بگذارند. (Tucker, 2007, P.30)

این رویکرد، منجر به الهام‌پذیری لنین از وی و مخالفت با برنامه‌های «هربرت هوور» رئیس‌جمهور آمریکایی‌ها در قالب پروژه‌های اعطای کمک‌های انسان‌دوستانه شد. وی بر این اعتقاد بود که کشورهای مداخله‌گر از این طریق به اقداماتی برای بی‌ثبات‌سازی و نفوذ در ساختار اجتماعی محیط هدف مبادرت می‌کنند. از سوی دیگر، اعطای کمک‌های انسان‌دوستانه آمریکا، ذهنیت و ادراک جامعه اتحاد شوروی را نسبت به مخاطرات و مضرات نظام سرمایه‌داری کاهش می‌داد. (براندازی نرم در کشورهای هدف، ۱۳۸۶، ص ۲۹)

1. New Economic Policy (NEP)

در پایان اولین دهه انقلاب روسیه، میلیونها نفر کشته شدند. به همین دلیل بود که مانزبرگ تمامی توجه خود را برای فعالیتهای تبلیغاتی جهت کنترل افکار عمومی به کار گرفت. وی توانست چندین گروه خبری و ارتباطی را در چارچوب «بنیاد مانزبرگ» سازماندهی کند. مطالب منتشر شده از سوی این بنیاد، شامل نشریات روزانه و هفته‌نامه بود. بر اساس فعال‌سازی این نشریات، هنجارهای جدیدی در افکار عمومی داخلی و بین‌المللی برای توجیه اقدامات نظام سیاسی شوروی سازماندهی می‌شد.

د) متقاعدسازی افکار عمومی از طریق ایجاد موجهای سیاسی

مانزبرگ توانست از طریق رسانه‌ها و افکار عمومی، موجهای گسترده‌ای را در سطح بین‌المللی به وجود آورد. نقش بنیادهای رسانه‌ای وی در سازماندهی افکار عمومی جهانی را می‌توان در محکومیت دو تن از آنارشیستهای آمریکایی به مرگ در ماساچوست آمریکا مشاهده کرد که در راستای منافع حزب نازی و همچنین کمونیستهای آلمانی انجام پذیرفت. تبلیغات کمونیستی در به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. مانزبرگ بر این اعتقاد بود که قدرت‌یابی نازی‌ها در آلمان بر اساس آتش تهیه کمونیستها انجام گرفته است. (Schock, 2005, P.151)

مانزبرگ فرایند تبلیغات و عملیات روانی را از طریق کنترل و متقاعدسازی افکار عمومی به انجام می‌رساند. وی بر این اعتقاد بود که این امر از طریق شایعه‌سازی برای وارونه جلوه دادن حقایق و ایجاد موجهای سیاسی انجام می‌گیرد. بنابر این، نامبرده عملیات روانی را به عنوان بهره‌گیری از بهانه‌ها به جای واقعیتهای می‌دانست که از این طریق، زمینه برای ایجاد آگاهی کاذب برای جامعه و برجسته‌سازی بهانه‌ها علیه دشمنان مورد نظر فراهم می‌شد.

بدین ترتیب، مانزبرگ بر اهمیت قطعی و تأثیرگذار افکار عمومی تأکید داشت و آن را از طریق مدیریت افکار و باورهای قبلی گروههای اجتماعی امکان‌پذیر می‌دانست. از سوی دیگر، وی درصدد بود تا روشنفکران را در فضای بحرانهای اجتماعی هدف قرار

دهد؛ زیرا روشنفکران از قابلیت لازم برای تأثیرگذاری در افکار عمومی برخوردارند. اگر آنان تخریب شوند، امکان تأثیرگذاری‌شان نیز کاهش خواهد یافت. بر این اساس، افکار مانزبرگ توانست در فرایند جنگ داخلی اسپانیا در دهه ۱۹۳۰ نقش ویژه‌ای ایفا کند.

در این مقطع زمانی، گروه‌های کمونیست علیه فاشیست‌ها ایفای نقش می‌کردند. مانزبرگ بر این اعتقاد بود که «نظم نوین جهانی»^۱ از طریق سازماندهی افکار عمومی و هدایت آنان به روندهای تغییر، امکان‌پذیر است. به همین دلیل است که نقش تلویزیون برای انعکاس و تحریف حقایق اجتماعی اهمیت می‌یابد. رسانه‌ها به ویژه تلویزیون در این دوران، نقش محوری و مؤثری در کنترل افکار عمومی ایفا کردند. تبلیغات انجام گرفته توسط رسانه‌ها بر اساس به کارگیری پول و ظرفیتهای «مدیریت ادراک» پیگیری می‌شد. (نبرد در عرصه اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۴۶)

ه) مدیریت ادراک و تهییج ذهن ناخودآگاه گروه‌های اجتماعی

مانزبرگ دارای رویکرد اجتماعی - مدیریتی در سازماندهی افکار عمومی بود. در این زمینه افرادی همانند «ادوارد برنيس» و «زیگموند فروید» نقش مؤثری ایفا کرده‌اند. برنيس کتاب خود را به عنوان «تبلیغات»^۲ در سال ۱۹۲۸ منتشر کرد. وی در این کتاب تأکید دارد که حکومتها به لحاظ جایگاه سازماندهی و حقوق ناشی از حاکمیت نیازمند هستند که افکار عمومی جامعه را بر اساس اهداف و مقاصد سیاسی سازماندهی کنند. به عبارت دیگر؛ از دیدگاه برنيس، تبلیغات به منزله قابلیت‌های حکومت در مدیریت رسانه‌ها برای سازماندهی افکار عمومی جهت نیل به اهداف سیاسی است. در این ارتباط، فصلی با عنوان «سازماندهی شورش» در این کتاب مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. برنيس در این بخش تأکید می‌کند که:

1. New World Order
2. Propaganda

«در جوامع دموکراتیک، حکومتها باید بتوانند افکار عمومی را به گونه‌ای سازمان یافته کنترل کرده و به جامعه آگاهی‌های جدیدی اعطا نمایند؛ تا از این طریق بر رفتار، ادراک و انتظار گروه‌های اجتماعی تأثیرگذار باشند. از سوی دیگر، باید فرایند کنترل افکار عمومی و مدیریت ادراک بر اساس مکانیزم‌های غیر مشهود و نهادهای اجتماعی غیر مستقیم انجام پذیرد. به همین دلیل است که اقتدار و قدرت واقعی در عصر موجود از طریق حکومت نامریی^۱ حاصل می‌شود...»

«مجموعه‌ای که حکومت می‌کند نیازمند آن است که به افکار عمومی قالب و شکل دهد. ذهنیات، مطالبات و انتظارات آنان را مورد توجه قرار دهد. از این طریق، رسیدن به هدف، سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر خواهد بود. جوامع دموکراتیک بر ضرورت شرایطی تأکید دارند که کنترل افکار عمومی و تأمین امنیت از طریق هزینه‌های اجتماعی محدود انجام پذیرد. در این شرایط، لایه‌های اجتماعی در فضای همکاری جویانه قرار می‌گیرند؛ همبستگی جامعه و حکومت افزایش می‌یابد و هر رفتاری که مربوط به عرصه سیاست یا اقتصاد است، بر مبنای نیازهای دولت سازماندهی می‌شود. برای تحقق این شرایط، حکومتها باید از ضریب ذهنی و هوش مناسب برای سازماندهی فرایندی برخوردار باشند که بتواند الگوهای اجتماعی مناسب را برای لایه‌های مختلف جامعه طراحی کند. کسانی که بتوانند کنترل افکار عمومی را به دست بگیرند، اهداف سیاسی خود را به راحتی پیگیری می‌کنند.» (Fobrig, 2005, P.15)

در این ارتباط، برنیس معتقد است که سازماندهی حکومتی نامریی باید به گونه‌ای انجام پذیرد که اولاً، جامعه و حتی کارگزاران اجرایی حکومت نسبت به آن وقوف پیدا نکنند. ثانیاً، از این طریق بتوان هر گونه نا آرامی و خشونت را کنترل کرد. تحقق این امر زمانی انجام می‌گیرد که بین لایه‌های مختلف حکومت توافق و هماهنگی وجود داشته باشد. این امر را برنیس در کتاب دیگری با عنوان «مهندسی رضایت اجتماعی»^۲ در سال ۱۹۵۵ منتشر کرد.

1. Invisible Government
2. Engineering Social Consent

این کتاب مورد توجه نظریه‌پردازانی همانند «ادوارد هرمان» و همچنین «نوام چامسکی» قرار گرفته است. آنان در سال ۱۹۸۸ کتابی را با عنوان «تولید رضایت اجتماعی» منتشر کردند که به میزان قابل توجهی تحت تأثیر رویکرد فروید و برنيس قرار داشت. در این کتاب نیز نقش محوری را در کنش گروه‌های اجتماعی، مؤلفه‌های روان‌شناختی داشته‌اند. مؤلفه‌هایی همانند هیجان انسانی و انگیزش گروه‌های اجتماعی در سازماندهی افکار عمومی تأثیرگذار بوده‌اند. در این ارتباط، افرادی همانند «دوريس فليشمن» و «هوارد والدن کاتلر» بیان می‌دارند که:

«تبلیغات و رسانه به عنوان ابزار حکومت برای حفظ نظام سیاسی و ابزار انقلاب‌های رنگی برای براندازی سیاسی تلقی می‌شود. این امر می‌بایست از طریق تحریک روحیه، حس وطن‌پرستی، ایمان، اعتقادات، غرور و عشق به خانواده و کشور ایجاد شود. هر یک از مؤلفه‌های یاد شده را باید مواد خام برای مدیریت ادراک گروه‌های شهروندی دانست؛ تا آنچه حکومت می‌خواهد، جامعه به آن پاسخگو باشد. گروه‌های اجتماعی زمانی به کنش فردی مبادرت می‌ورزند که به این اعتقاد دست یابند که آنچه به انجام می‌رسانند یا به آن اعتقاد دارند، موضوعی درست و واقعی است. به همین دلیل است که افرادی همانند هیتلر در زمانی و شرایطی ظهور یافتند که روح و انتظارات جمعی را بر اساس فرهنگ آلمانی کنترل کرده، دربارهٔ مطلوبیت اهداف خود داستان‌پردازی کرده و دربارهٔ زشتی‌های ترس‌آور فضای واقعی که باید با آن مقابله کرد، صحبت به عمل آوردند.» (Ibid, P.83)

این الگو پس از حادثهٔ ۱۱ سپتامبر، توسط آمریکا به کار گرفته شد. آنان از طریق تبلیغات الکترونیک و ماهواره‌ای توانستند احساس روان‌شناختی جوامع مختلف را در همدردی با دولت آمریکا برانگیزند. این الگو را «گوستاو لوبون»، در کتاب خود با عنوان «مطالعهٔ اذهان عمومی در شرایط ازدحام»^۱ و الیاس کانتی در کتابی با عنوان «ازدحام و قدرت»^۲ در سال ۱۹۸۰ معرفی و ارائه کردند.

1. The Crowd: A Study of Popular Mind
2. Crowds and Power

تمامی کتابهای یاد شده بر اساس نقش تعیین کننده مؤلفه‌های روان‌شناختی و انسان‌شناختی تنظیم شده است. در این کتابها تأکید شده که هرگونه کنش جمعی خشونت‌آمیز، ناشی از فقدان درک انتظارات اجتماعی و ناکارآمدی الگوهای مدیریت بحران توسط حکومتها می‌باشد. در حالی که می‌توان جامعه و افکار عمومی را به راحتی در راستای حمایت از اهداف دولت در ارتباط با موضوعاتی همانند مشارکت با جامعه در جنگ و بحرانهای فراروی دولت، بسیج و سازماندهی کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اگر چه انقلابهای رنگی پدیده‌ای نوظهور در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، اما ریشه‌های تاریخی و رفتاری آن را می‌توان در قالب «مداخلات سیاسی» مورد بررسی قرار داد. نشانه‌های انقلاب رنگی در هر دوران و مرحله تاریخی، متفاوت به نظر می‌رسند. این امر تابعی از شاخصهای نظام بین‌الملل و همچنین فرایندهای کنش راهبردی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، تکامل ابزارهای ارتباطی در چگونگی مداخله و تأثیرگذاری کشورها نقش تعیین کننده‌ای دارند.

در این مقاله تلاش شد تا رابطه بین انقلاب رنگی و شکل‌گیری دیگری از مداخله سیاسی و بین‌المللی کشورها در دورانهای مختلف تاریخی ارزیابی و تحلیل شود. نتایج حاصل از این امر را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱. ساختار نظام بین‌الملل، مبتنی بر مداخله سیاسی بازیگرانی است که درصد تأثیرگذاری بر محیط و فرایندهای منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشند.
۲. مداخله سیاسی و امنیتی، امری دایمی و پایان‌ناپذیر محسوب می‌شود. هر کشوری در دوران تاریخی خاصی، از ابزارهای کنش راهبردی برای ارتقای موقعیت خود بهره می‌گیرد.
۳. روند مداخله‌گرایی در سیاست بین‌المللی طی سالهای قرن ۱۹ و ۲۰، ماهیت راهبردی داشت. کشورها درصد کسب اطلاعات نظامی و کنترل محیط عملیاتی از مناطق و کشورهای هدف بودند.

۴. الگوهای کنترل و تأثیرگذاری قدرتهای بزرگ در امور داخلی کشورها طی سالهای بعد از جنگ دوم جهانی، ماهیت امنیتی پیدا کرد. در این ارتباط می توان به کودتاها و نظامی و الگوهای کنش سیاسی - راهبردی اشاره کرد.

۵. از سالهای دهه ۱۹۸۰ به بعد، زمینه شکل گیری جنگ سرد فرهنگی در روابط قدرتهای بزرگ به وجود آمد. این امر، منجر به نقش محوری موضوعات فرهنگی در فرایندهای مداخله در سیاست بین المللی شد. دگرگونی های سیاسی سالهای ۱۹۸۹ به بعد در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی، در همین ارتباط ایجاد شد.

۶. در دهه ۱۹۹۰، شکل جدیدی از مداخله گرایی در دستور کار برنامه ریزان امنیتی و راهبردی آمریکا قرار گرفت. آنچه به عنوان انقلابهای رنگی مرسوم شده را می توان در راستای تحقق رفتار راهبردی آمریکا با عنوان به اصطلاح گسترش دموکراسی مورد توجه قرار داد.

۷. انقلابهای رنگی به عنوان الگویی از کنش محسوب می شوند که اولاً، بر اساس تحرک بازیگران بین المللی شکل می گیرند و ثانیاً، مبتنی بر کنش گروههای اجتماعی و تحریک آنان به کنش اعتراضی خواهند بود. در این فرایند، هزینه های مداخله گری قدرتهای بزرگ کاهش یافته، محوریت اصلی کنشگری مربوط به گروهها و بازیگران اجتماعی کشور هدف خواهد بود.

۸. در روند انقلابهای رنگی؛ اولاً، از ادبیات، واژه ها و مفاهیمی استفاده می شود که ماهیت دموکراتیک داشته باشند؛ ثانیاً، با مبانی فرهنگی جامعه غرب پیوند پیدا کرده باشند و ثالثاً، زمینه تحرک و اغوای گروههای اجتماعی را برای همخوانی با ادبیات و نشانه های فرهنگ سیاسی غرب به وجود می آورد.

منابع

۱. افتخاری، اصغر (۱۳۸۷)؛ قدرت نرم و سرمایه اجتماعی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۲. براندازی نرم در کشورهای هدف (۱۳۸۶)، تهران، ابرار معاصر.
۳. پولانزاس، نیکولوس (۱۳۷۴)؛ *انترناسیونال سوسیالیستی*، ترجمه ماک آیین، تهران، نشر علم.
۴. صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۷)؛ *عملیات روانی و فریب استراتژیک*، تهران، ابرار معاصر.
۵. ضیایی پور، حمید (۱۳۸۷)؛ *جنگ رسانه‌ای*، تهران، ابرار معاصر.
۶. کولایی، الهه (۱۳۸۴)؛ *افسانه انقلاب‌های رنگی*، تهران، ابرار معاصر.
۷. لنین، ولادیمیر (۱۳۶۲)؛ *استراتژی و تاکتیک در انقلاب سوسیالیستی*، ترجمه محمد به آذین، تهران، آگاه.
۸. متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)؛ *رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام*، تهران، غرب شناسی.
۹. *نبرد در عرصه اطلاعات* (۱۳۸۷)، تهران، ابرار معاصر.
۱۰. هالستی، کی. جی (۱۳۷۳)؛ *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
11. Andrew, Y (1991). **Nonmilitary Power in International Politics**, Lanham, Rowman and little field.
12. Beissinger, Mark (2007). **Structure and Example in Modular Political Phenomena: The Diffusion of Bulldozer**, *Perspectives of Politics*, Vol.5, N.16.
13. Fobrig, Jorge (2005). **Revisting Youth Political Participation Challenges For Research and Democratic Practice**, In: *Europe's Council Of Europe*, Publishing Division.
14. Kende, Istrau (1991). **Twenty Five Years**, *Journal of Peace Research*, Vol.8, N.3
15. Nye, Joseph (2006). **The Global Is Smart Power**, *In Mideast*, Boston Globe, August 19.

16. Schock, Kurt (2005). **Unarmed Insurrections: People Power Movements**, In: *Nondemocracies*, Minnesota, University Press.
17. Scott, Andrew (1991). "**Internal Violences as Instrument of Cold Warfare**", In: *International Aspects*, James Rosenau, Princeton, Princeton University Press.
18. Tucker, Joshua (2007). **Collective Action Problems and Post Communist Colored Revolution**, *Perspectives on Politics*, Vol.8, .N.3

